

**بررسی تفاوت‌های جنبش مردم فرانسه با التهابات خیابانی در ایران در گفت‌وگو با حسین میرزایی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه علامه طباطبایی**

## در ایران و فرانسه شاهد شورش بودیم



**فاطمه بریمانی وردی**

خبرنگار گروه‌سیاست

با توجه به تجربه زیسته میرزایی در کشور فرانسه و رصد اخبار و اتفاقات چند روز اخیر این کشور او این‌طور تحلیل کرد که درباره این اعتراضات لازم است به سیاست‌های دو دهه اخیر فرانسه توجه ویژه‌ای داشته باشیم. طی دو دهه گذشته محله‌های فقیرنشین پاریس و شهرهای دیگر که دارای تفاوت قومیتی آفریقایی‌تباران و مهاجران هستند، همچون انبار باروتی تصور می‌شوند که با یک احساس بی‌عدالتی، تبعیض نژادی و طردشدگی از جانب حاکمیت منجر خواهند شد. او معتقد بود اتفاقاتی که الان در جریان است در مقیاس شورش‌های سال ۲۰۰۵ پاریس گسترده نیست اما شباهت‌هایی میان آن دو وجود دارد. به‌طور مثال اعتراضات سال ۲۰۰۵ که با مرگ نوجوانی رنگین‌پوست در تعقیب و گریز با پلیس آغاز شده بود، با به آتش کشیدن تقریباً ۱۰ هزارخودرو ادامه یافت و سه هفته فرانسه درگیر آشوب خیلی سنگین بود. البته حالا هم با توجه به ادامه یافتن اعتراضات خیابانی امکان بروز آشوبی گسترده‌تر در فرانسه وجود دارد.

**۵ رفتار حاکمیت فرانسه با اعتراضات**

میرزایی درخصوص تفاوت رفتاری که رئیس‌جمهور با مقامات فرانسوی در اتفاقات اخیر و اعتراضات سال ۲۰۰۵ از خود نشان دادند، گفت: «سال ۲۰۰۵ که اعتراضات فرانسه بالا گرفت، نیکولا سارکوزی وزیر کشور بود. او جوانانی که در این ناآرامی‌ها شرکت کرده بودند را اشغال‌هایی نامید که باید از شر آنان خلاص شد. حتی چند روز بعد از این حرف هم یک جوان موریتانیایی و یک جوان تونسلی الاصل در تعقیب و گریز پلیس بالایی پست برق حوزه شمال شرق پاریس رفتند و دچار برق‌گرفتگی شدند. اما حاکمیت اعلام کرد که این جوانان دزد بودند و به همین جهت هم کشته شدند. حالا بر خلاف نیکولا، مکرون در این اتفاقات شدید، موضع دیگری گرفت. وقتی این اتفاق افتاد، مکرون این رفتار پلیس را غیرقابل توجیه و توضیح دانست و افسر مربوطه را از خدمت تعلیق و دستگیر کردند و قرار شد تحت پیگرد قضایی قرار بگیرد. با اینکه جناح راست و اتحادیه‌های پلیس فرانسه به این رفتار مکرون معترض بودند و این کار را خیانت به پلیس می‌دانستند اما ضرورت مداخله رئیس‌جمهور وقتی رخ نمود که ویدئوها منتشر شد و مشخص شد کسی که کشته شده خطری برای پلیس ایجاد نکرده است.»

میرزایی دلیل شلیک پلیس به نوجوان ۱۷ ساله را قوانین فرانسه می‌دانست. او بیان کرد قانونی در فرانسه در سال ۲۰۱۷ قبل از به‌قدرت رسیدن مکرون تصویب شد که طبق آن پلیس می‌تواند به خودرویی که از دستور او پیروی نمی‌کند و رفتار مخاطره‌آمیز دارد، شلیک کند. او در پاسخ به اینکه آیا این اتفاقات می‌تواند منجر به جنبش اجتماعی شود گفت: «در واقع به این اتفاق‌هایی که الان رخ داده شورش می‌گویند و من کمتر فکر می‌کنم که بتوان عنوان جنبش را به آن داد.

باید صبر کنیم تا ببینیم دامنه این اعتراضات به کجا کشیده خواهد شد. البته این اعتراضات نشان دهنده مشکلات عمیق اجتماعی اقتصادی در سطح جامعه فرانسه است. تفاوتی که الان با جنبش‌های قبلی با اتفاقاتی که قبلاً در فرانسه افتاد وجود دارد این است که الان در بطن این حرکات، فقط مهاجران و آفریقایی‌تبارها حضور ندارند. فرانسوی‌ها هم در این اعتراضات مشارکت کرده‌اند و این به‌خاطر شرایط لغزنده‌ای است که در خود فرانسه ایجاد شده است.»

**۶ فضای فکری حاکم بر مردم فرانسه**

حسین میرزایی در تحلیل فضای فکری امروز جامعه فرانسه به تغییراتی اشاره می‌کند که در دهه اخیر رو به فزونی رفته و مردم فرانسه را بیش از پیش متوجه نظام استثمارگر سرمایه‌داری کرده است. او این‌طور شرح می‌دهد: «درواقع نگاه سوسیالیستی که همیشه بر فرانسه غالب بوده، بعد از پایان قدرت شیرواک، تقریباً دیگر تمام شد. فرانسه ژنرال دولگی که یک نگاه ناسیونالیستی به فرانسه داشت و معتقد بود که این کشور باید جایگاه خودش را داشته باشد و برای مردمش باید همه کار کرد، بعد از قدرت شیرواک دیگر از بین رفت و مردم آرام آرام احساس کردند که دیگر دولتی که دغدغه مردم را داشته باشد، وجود ندارد. در نگاه آنها، دولت نهاد سرمایه‌محوری شده که اغلب توجهش به سمت کسانی است که پول بیشتری دارند و قانون‌ها در جهتی تنظیم می‌شود که تبعیض و رنج اجتماعی را برای عامه مردم افزایش می‌داد.

در این برهه که دولت تمام توجه خود را متوجه سرمایه‌داری می‌کند، کتاب‌هایی در مذمت این مدل حکمرانی منتشر می‌شوند که به مسائلی اشاره می‌کند که رنج‌عامه را بیشتر کرده؛ مثلاً بلایی که وام‌های بانکی بسر مردم آوردند یا در مورد توهم آزادی مباحث زیادی مطرح شد. اینکه آزادی یکی از شعارهای اصلی انقلاب فرانسه بوده، حالا چرا آزادی فردی را هم در فرانسه نمی‌بینیم. در این خصوص کتابی با عنوان «رنج اجتماعی در پاریس و حومه آن بازمی‌گردد که حالا توانسته برخی از جوانان را تحت‌تاثیر قرار دهد و با خود همراه کند اما با بررسی گروه‌های منزلتی و سنی در این اعتراضات می‌توان این‌طور نتیجه‌گرفت که آشوب خیابانی مطالبات بیشتری از پاسخگویی برای مرگ یک جوان ۱۷ ساله دارد و به دنبال تحقق اهداف والا‌تری ست. به همین جهت

غذایی شما چه چیزی باشد و چه چیزی نباشد، چه مارکی را می‌توانید صرف کنید و چه مارکی را نمی‌توانید مصرف کنید. یعنی ضوابط تصمیم‌گیری فراتر از سطح فردی است. همین آگاهی بخشی در فضای عمومی جامعه فرانسه و این نگاه سرمایه‌مدارانه که در این جامعه اتفاق افتاده، باعث شده که در کنار تبعیض‌ها و طردشدن‌هایی که از سمت خانواده‌های مهاجر حس می‌شد، الان خود فرانسوی‌ها هم درگیر این مسائل شده باشند.»

طبق همین تحلیل میرزایی معتقد بود نه‌تنها تبعیضی که بر مهاجران به دلیل سیاست نژادپرستانه فرانسه موجب بروز اعتراض شده، بلکه و نگاه سرمایه‌مدارانه نیز باعث پیوند فرانسوی‌ها با معترضان شد. برای نمونه هم می‌توان به جنبش جلیقه‌زدها اشاره کرد که مدت طولانی است جریان دارد که به حاکمیت فرانسه معترض هستند. آنها مکرون را یک کودتاچی می‌دانند که باید از قدرت کنار برود و به دنبال آن هستند که به اصول انقلاب خودشان برگردند و بتوانند دوباره شعار برادری، برابری و آزادی را اجرا کنند.

**۷ جنبش یا شورش؟**

اتفاقاتی که پاییز سال گذشته در ایران رخ داد، از جانب رسانه‌های خارجی نوعی انقلاب تلقی می‌شد که با جنبش اجتماعی ایرانیان در حال وقوع بود اما حالا با اینکه اتفاقات فرانسه شباهت بسیار زیادی با آن روزهای ایران دارد، لفظ جنبش به خود نمی‌گیرد و رسانه‌های خارجی آن را شورش می‌دانند. از میرزایی در این خصوص سوال پرسیدیم که اساسا چه چیزی موجب این اختلاف در برساخت یک اتفاق اجتماعی می‌شود؟ او این‌طور پاسخ داد: «در پی هر پدیده اجتماعی واژه‌هایی ساخته می‌شود؛ یک جا می‌گوییم اعتراض، یک جا شورش و یک جا جنبش. اینها درواقع برساخت‌هایی هستند که براساس یک ایدئولوژی شکل می‌گیرد. وقتی در ایران به یک جریان اعتراض می‌شود که در حمایت خارجی اتفاق می‌افتد، در همین رسانه‌های فرانسه می‌گویند این اعتراض نیست بلکه یک جنبش و یک انقلاب است. یعنی حتی از اعتراض و شورش و اینها جدا می‌شدند و می‌گفتند یک انقلاب در حال وقوع است. این تیتربیکی از مجلات فرانسوی بود که در آن زمان اتفاقات ایران را انقلاب می‌دانستند. الان خودشان از تیتری با عنوان شورش استفاده می‌کنند و می‌گویند اینها شورشیانی هستند که مخرب نظم جامعه و نظم اجتماعی هستند و باید مقابل اینها ایستاد. این واژگان را در واقع رسانه‌ها و قدرت‌ها تعیین می‌کنند تا بتوانند بر اتفاقات سوار شوند. الان دولت فرانسه از واژه شورش استفاده می‌کند و خوب به نظر ما که کمی دور از ماجرا هستیم، حداقل این جریان یک اعتراض است. اعتراض به طرد شدن و اعتراض به احساس تبعیض که در جامعه فرانسه وجود دارد.»

او همچنین افزود: «شاید ما در علوم سیاسی و در جامعه‌شناسی سیاسی برای هر یک از این واژگان تعریف جداگانه‌ای داشته باشیم. اما وقتی از یک پدیده اجتماعی در رسانه‌ها حرف می‌زنیم، از همه این تعاریف و واژگان می‌توان گفت اما اگر بخواهیم تمایزی میان شورش و جنبش داشته باشیم، من می‌توانم بگویم این جنبش وقتی با جلیقه‌زدها پیوند بخورد، چون که به دنبال یک سری اهداف ژرف و خواسته‌های مشترک عمیقی است، نام جنبش اجتماعی به خود خواهد گرفت. حتی می‌تواند بر کل اروپا تاثیر بگذارد.»

**۸ امکان تفکیک جوانان معترض از مردم فرانسه وجود ندارد**

رسانه‌های فرانسوی در تلاشند تا با بازنمایی اخبار این‌طور نشان دهند که معترضان تنها به بخش کوچکی از محله فقیرنشین در پاریس و حومه آن بازمی‌گردد که حالا توانسته برخی از جوانان را تحت‌تاثیر قرار دهد و با خود همراه کند اما با بررسی گروه‌های منزلتی و سنی در این اعتراضات می‌توان این‌طور نتیجه‌گرفت که آشوب خیابانی مطالبات بیشتری از پاسخگویی برای مرگ یک جوان ۱۷ ساله دارد و به دنبال تحقق اهداف والا‌تری ست. به همین جهت

گروه‌های مختلف به این اعتراض پیوسته و مطالباتی را درخواست می‌کنند که خواسته همه مردم فرانسه است. در این خصوص میرزایی این‌طور تحلیل کرد: «تا جایی که من رصد کردم، اصل این اعتراض همانند اعتراضات سال ۲۰۰۵ از محله‌های مهاجرنشین است اما تفاوتی که با دوره‌های قبل دارد این است که حالا علاوه بر مهاجران، بخش زیادی از مردم خود فرانسه هم هر شبه در پاریس و شهرهای دیگر علیه سیاست‌های اقتصادی و نظام سرمایه‌دارانه تظاهرات می‌کنند و این جمعیت معترض به مهاجران پیوسته است.» او در تعیین گروه سنی معترضان گفت: «از جوان ۱۷- ۱۵ ساله دبیرستانی تا مردان ۴۰ ساله که عضو جنبش جلیقه‌زدها هستند در این اعتراضات وجود دارند و دامنه مصادیق مطالبه‌ها آنقدر وسیع هست که همه طیفی را در خود جا داده. البته باید به این هم توجه کرد که الان دولت فرانسه در تلاش است قانونی تصویب کند که در پی آن، اگر پدروماد‌های بچه‌ها اینها را شب‌ها در خیابان رها کنند، ۳۰ هزار یورو جریمه شوند یا حتی ممکن است محکوم شوند و تا دو سال به زندان بروند. تنظیم همین قانون نشان می‌دهد که درواقع جمعیت دبیرستانی هم در این اعتراض ورود پیدا کرده. این صرفا واکنش نسبت به قتل نیست، بلکه اعتراض به یک بی‌عدالتی و یک طردشدگی است که گریبان عموم مردم را گرفته و حالا خود فرانسوی‌ها هم احساس خوبی نسبت به دولت و حاکمیت ندارند.»

**۹ تحلیل درست در پی یک بررسی تاریخی است**

حسین میرزایی برای بررسی دقیق اتفاقات چند روز گذشته فرانسه طرح چند نکته را لازم دانست. او این‌طور بیان کرد که حجم اعتراضات مردمی و نحوه اعمال خشونت و خونریزی که از سمت نیروهای نظامی اعمال می‌شود، باعث شده تا برخی کارشناسان فرانسوی احتمال دهند که این جریان ممکن است به یک انقلاب جدیدی ختم شود. با توجه به اینکه خود فرانسه سرزمین انقلاب‌هاست و حدود ۲۰۰ سال اخیر چندین شورش گسترده اجتماعی و سیاسی منجر به انقلاب‌های اساسی در آن شده، هر جنبش رادیکالی در این فضا می‌تواند به پیروزی دست یافته یا منجر به انقلاب جدیدی شود.

حسین میرزایی به اختصار فرآیند و دلایل انقلاب‌های مهم فرانسه را بررسی کرد تا دید جامعی از اتفاقات اخیر به ما بدهد. او در توضیح سیر تاریخی انقلاب‌های فرانسه گفت: «انقلاب ۱۷۸۹ معروف به انقلاب کبیر، با حمله مردم به زندان باستیل که در آن مخالفان حکومت بودند، شروع شد. اغلب کارشناسان سقوط این زندان را اولین جرقه انقلاب فرانسه می‌دانند. حدود ۲۰ روز بعد از سقوط باستیل، مجلس اصناف فرانسه نظام فئودالی را برای همیشه لغو می‌کند و حدوداً سه ماه بعد تعداد زیادی از زنان کارگر و بسیار خشمگین پاریسی از بخش‌های فقیرنشین و حاشیه شهر مقابل شهرداری جمع شده و تقاضای نان می‌کنند که با هجوم آنها به کاخ و سقوط آن، نظام شاهنشاهی دچار بحران شده و انقلاب کبیر فرانسه رخ می‌دهد. پس از آن ما در سال ۱۹۶۸ اعتراضات گسترده کارگری دانشجویی را داریم که از همین شهر ناتر- که الان منتهب‌ترین شهر فرانسه هست- آغاز شد و حوادثی که حدود ۴ هفته در ماه می ۱۹۶۸ در فرانسه طول کشید که از اعتراضات دانشجویی شروع شد و توانست مردم را با خود همراه کند. البته برخی مقامات سیاسی فرانسه این اتفاق را به عنوان انقلاب نشناختند ولی تاثیر آن بر روابط انسانی و زندگی مدنی در جامعه فرانسه کمتر از یک انقلاب نبود. خیلی‌ها در مورد جنبش ۱۹۶۸ می‌گویند که پس از آن دامنه آزادی و شکوفایی در فرانسه تغییر کرد. در مقابل این ایده، عده‌ای هستند که این جنبش را یک توطئه آمریکایی می‌دانند که برای مقابله با سیاست‌های استقلال طلبانه ژنرال دوگل اتفاق افتاده بود. هرچه که بود این انقلاب یا جنبش موجب تغییرات جدی در جامعه شد.

اگر بخواهیم جلوت بباییم شاید مهم‌ترین اتفاق گسترده سال ۲۰۱۸ جنبش جلیقه‌زدها به‌عنوان یک جنبش اعتراضی با مرکزیت پاریس بود که به سرعت به کشورهای دیگر حتی

بلژیک و هلند هم گسترش پیدا کرد. این تظاهرات در اعتراض به افزایش قیمت سوخت و مالیات اتفاق افتاد و جلیقه‌زدها حکومت را در نوعی بحران قرار دادند که در فرانسه سابقه تاریخی نداشت. این جنبش اعتراضی که نه رهبر معینی دارد و نه سازماندهی آشکاری، توانست یک تظاهرات تقریباً سیصد هزار نفری را در همین نوامبر گذشته برگزار کند.»

وی در بیان اینکه گاهی انقلاب‌ها یا جنبش‌ها ریشه‌های واحدی دارند، این‌طور گفت: «در تحلیل جنبش جلیقه‌زدها می‌گفتند که شباهت‌هایی با جریان ۱۷۸۹ و ماجرای انقلاب کبیر فرانسه دارد. آنجا هم ابتدا اعتراض علیه سیاست‌های مالیاتی بود و این اعتراضات جلیقه‌زدها هم مشابه آن است و امکان شکل‌گیری انقلاب دیگری در فرانسه دور از ذهن نیست. البته سال ۲۰۱۳ بعد از گسترش نابسامانی در فرانسه، دولت امانوئل مکرون تصمیم گرفت که برخی از اصلاحات اقتصادی و سیاست ریاضت اقتصادی را در پیش بگیرد تا بتواند یک مقدار با تحت فشار قرار دادن شهروندان فرانسوی، سازوکارهای اقتصادی دولت خودش را تنظیم کند. مثلاً یکی از این سیاست‌ها افزایش سن بازنشستگی بود که موجب اعتراض فرانسوی‌ها شد. با این بررسی می‌توانیم نتیجه بگیریم که همواره اعتراضات اقتصادی سیاسی با ریشه‌های مشابه در فرانسه بوده و همیشه هم با سرکوب‌خشن و خونین همراه شده است. اما حالا کار بالا گرفته و مجدد با کشته شدن یک نوجوان ۱۷ ساله مردم فرانسه یک دفعه دیگر متحد شده‌اند تا علیه بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌ها و نظام سرمایه‌داری به پا خیزند.»

**۱۰ راه‌حل کنترلی که به انقلاب منجر خواهد شد**

میرزایی در پی تحلیل راه‌حل فرانسه برای کنترل اعتراضات معتقد بود نوع برخورد سلبی فرانسه باعث می‌شود که حجم اعتراضات بیشتر و گسترده‌تر شود. او این‌طور مثال زد: «همین بیانیه‌های تند پلیس علیه شهروندان، جریمه‌هایی که والدین بچه‌ها اعمال می‌کنند، محدودیت اینترنت، فیلتر کردن توئیت و همین‌طور سخنان توهین‌آمیز مقامات فرانسوی علیه مردم که آنها را شورشیانی می‌دانند که نظم اجتماعی را به هم می‌زنند، دامنه اعتراضات را گسترده‌تر کرده و اتفاقاً بر میزان شدت خشونت پلیس و ارتش هم افزوده خواهد شد.» او این‌طور روش برای کنترل را به نوعی هدایت جنبش به سمت انقلاب جدید دانست: «همین مساله و این نوع برخورد پلیس و مقامات می‌تواند شرایط را به سمت یک انقلاب واقعی پیش ببرد. یعنی جرقه یک انقلاب باشد، انقلابی که علاوه بر اینکه می‌تواند دولت مکرون را ساقط کند، زمینه را برای تغییر بعضی از ساختارهای حکمرانی و حتی قانون اساسی در فرانسه را هم فراهم خواهد کرد و ما الان می‌دانیم که طبق آمارها، مکرون از پایین‌ترین حد اقبال عمومی در انتخابات ریاست‌جمهوری برخوردار است و احزاب راستگرای رادیکال رای بالایی دارند. همه این موارد می‌تواند زمینه را برای انقلاب فراهم‌تر کند. انقلابی با محوریت شعاری مثل «نه به فرانسه» که علاوه بر راهبردهای داخلی فرانسه، سیاست‌های خارجی اروپا-مثل جنگ اوکراین- را دست‌خوش یک‌سری تغییرات اساسی کند.»

او در پی رفتار سلبی پلیس به مطالبه مردم فرانسه و رفتار رادیکال آنها ادامه داد: «به خشونت کشیده شدن اعتراضات بستریهایی دارد که از قبل در فرانسه پی‌ریزی شده بود؛ احساس تبعیض، نابرابری و محدود کردن آزادی شهروندان. به‌ویژه حالا در این میان شاید مهاجران و درواقع کسانی که ریشه غیرفرانسوی دارند (کسانی که پدروماد را اسلاف‌شان مهاجر بودند و در آفریقا به دنیا آمدند) را بیشتر درگیر کند. این سیاست‌های اقتصادی سال‌های اخیر در فرانسه نابرابری‌ها را بیشتر کرده و فشار اقتصادی را بر مردم افزایش داده. بنابراین حالا با یک جامعه از هم گسسته مواجه هستیم که انسجام خود را از دست داده و حالا فرانسه‌ای هم وجود ندارد که به آن افتخار کند و حتی آسایش اقتصادی و سیاسی هم برای شهروندان فراهم نشده است. همه اینها دست در دست هم می‌دهند تا اعتراضات را به سمت نوعی انقلاب و تغییر اساسی وضعیت سوق دهد.»

**۱۱ تفاوت میان آشوب ایران و فرانسه**

ما در پاییز سال گذشته شاهد همین مدل اعتراض در ایران نیز بودیم. ریشه‌های ابتدایی اعتراض ایران و فرانسه مشابه یکدیگر بودند اما از منظر مردم‌شناسی و بررسی جوامع، تفاوت‌های بسیاری میان این دو بستر وجود دارد. از استاد مذکور خواستیم تا در انتهای گفت‌وگو تحلیلی از آشوب ایران و تفاوت‌هایش با اتفاقات فرانسه داشته باشند. میرزایی گفت: «این شکل از اعتراض شاید یک مقدار به آنچه که در ایران اتفاق افتاد شباهت داشته باشد. در ایران با فوت یک دختر در یک مکان انتظامی شروع شد، حالا هم در فرانسه شخصی به همان شکل توسط پلیس کشته می‌شود. اما من ماهیت این دورا از هم متفاوت می‌دانم. اتفاقی که در فرانسه رخ داده، بدون دخالت یک اپوزیسیون خارجی است. یعنی واقعاً مردم یک کشور علیه حکومتش هستند و قصد دارند که اصلاحی در ساختار سیاسی اجتماعی و فرهنگی جامعه‌شان ایجاد کنند. درحالی‌که منشا اتفاقاتی که در ایران رخ داد، خارج از ایران بود.»

میرزایی عامل خارجی شکل‌دهنده آشوب در ایران را این‌طور تقسیم‌بندی می‌کند: «ما یک اپوزیسیونی خارج از کشور داریم که اینها خودشان چند گروه هستند؛ یک بخش آن سلطنت‌طلب‌ها هستند، بخشی منافقین و بخشی هم معترضانی که به شکل‌های متعدد خودشان را بازنوید می‌کنند، هستند. ما حتی نیروهای تجزیه‌طلبی را در اطراف کشور داریم که مصادیق آن در کردستان عراق یا مرزهای شرقی بسیار دیده می‌شود. همه این نیروهای مخالف دست در دست هم دادند تا اتفاق شهریور سال ۱۴۰۱ در ایران رخ دهد. یعنی مرگ یک دختر بهانه بود؛ چراکه می‌شد بعداً با بررسی شواهد و پیگیری حقوقی آن را حل کرد.»

وی در پاسخ به این سوال که آیا اتفاق ایران را می‌توان ذیل جنبش اجتماعی تحلیل کنیم، این‌طور پاسخ داد: «وقتی ما از اپوزیسیون خارجی حرف می‌زنیم و بحث به مساله تجزیه ایران می‌رسد، دیگر نمی‌توانیم نام جنبش بر این اتفاق بگذاریم. جنبش رهبر دارد، مانیفست دارد و هدفش معلوم است. اتفاقاتی که در ایران رخ داد، هدف مشخصی نداشت، یعنی نمی‌دانستند قرار است چه بکنند. فقط می‌خواستند یک نظم عمومی را برهم بزنند، بدون اینکه مانیفستی داشته باشند که طبق آن مشخص باشد هدف‌شان چیست. بله اپوزیسیون خارج‌نشین هدفش کاملاً مشخص بود. می‌گفت ما می‌خواهیم براندازی انجام دهیم و کسانی که به تبع آنها کار می‌کردند، نگاه‌شان براندازاننده بوده و حتی خودشان می‌گفتند بنا دارند انقلابی برای تغییر رژیم انجام دهند و نمی‌خواستند این ایده را به یک جنبش تقلیل دهند.»

با توجه به تعریفی که از جنبش داریم و معتقدیم سازمان و شبکه ارتباطی شکل‌دهنده یک جنبش موجب تداوم و طولانی شدن مدت زمانی آن می‌شود، نمی‌توان تجربه ایران را جنبش در نظر گرفت؛ چراکه نتوانست خود را بلندمدت حفظ کند و با گذر زمان حتی نیروی بسیج عمومی را هم از دست داد. در تایید این گزاره حسین میرزایی گفت: «وقتی ما عملاً می‌بینیم که اتفاقات ایران بیشتر از سه ماه طول نمی‌کشد و تقریباً بعد از ۱۰۰ روز خبری از اعتراضات گسترده نیست، و از طرفی، عامه مردم از این حرکت استقبال نمی‌کنند، اسم این حرکت را نمی‌توان جنبش گذاشت. یا حتی وقتی که در همان روزهای ملتهب مردم را دعوت به اعتصاب می‌کردند، می‌دیدیم که مردم بازار هیچ حمایتی نشان نمی‌دهند. این یعنی عامه مردم نمی‌خواهند با معترضان همراهی کنند.»

درخصوص نداشتن رهبر در اعتراضات هم می‌بینیم هرچه جلوتر می‌رو، لیدرهایی که ابتدا ادعا داشتند، یک به یک کنار می‌روند و نشان دادند که اصولاً آدم‌های قابل اتکایی نبودند و نمی‌توان بهشان اعتماد کرد. از طرفی هم می‌بینیم کسی که خیلی به شعار زن زندگی آزادی اهمیت می‌داد، سر خواهر خودش را کلاه گذاشته بود. یا سلب‌تری‌ای که خیلی درگیر اعتراضات در ایران شده بود، یک اردبیشه‌کار بانکی است. در رابطه با لیدرهای خارجی هم تکلیف معلوم است. مثلاً اسماعیلیون که در بالا گرفتن بحث انجمن هوپایما‌ی اوکراینی از کار خود عزل شده بود، اعتبار چندانی ندارد. و با فردی مثل مسیح‌علی‌نژاد؛ اینها کسانی نبودند که بتوانند چیزی به اسم جنبش را تشکیل دهند. درواقع یک جور تولید آشوب بود و دیدیم بدون آنکه خیلی هم در ایران ریشه مردمی بگیرد، از بین رفت و فروکش کرد، چون بستر مردمی نداشت. اما اتفاقاتی که در فرانسه رخ داده این‌طور نیست؛ چون آنها از یک اپوزیسیون خارجی خط نمی‌گیرند و برای آنها کار نمی‌کنند، خودشان هستند و خودشان. این بزرگ‌ترین فرق میان ایران و فرانسه در این تجربه مشابه است. علی‌رغم شباهت‌هایی که با هم دارند اما در فرانسه دقیقاً هدف‌شان مشخص است. قصدشان از بین بردن ساختارهای فعلی قدرت در فرانسه است، نه به معنی اینکه افراد دیگری را بیاورند. می‌گویند این ساختارها باید اصلاح شود، به نحوی که بیشترین عدالت اجتماعی و بیشترین نفع عمومی در آن نهفته باشد و بتوانند از این تبعیض‌ها و نابرابری‌ها جلوگیری کنند. درحالی‌که اصلاً بحث وقایع پاییز گذشته ایران به این مسائل ختم نشد. نه ریشه اقتصادی داشت و نه هدف مشخصی داشت. به نوعی فقط هدف تخریب و برهم زدن نظم عمومی بود که به دلیل ریشه نداشتن خیلی هم دوام پیدا نکرد.»